

نوع مقاله: پژوهشی

تروپیزم و تسلسل بردلی

Dargahifarreza@gmail.com

lohrasby@gmail.com

رضا درگاهی فر / دکترای فلسفه ذهن پژوهشگاه علوم‌شناختی

احمد لهراسبی / استادیار فلسفه تطبیقی دانشگاه شهید مطهری

پذیرش: ۹۹/۱۰/۱۳

دریافت: ۹۹/۰۴/۰۲

چکیده

بردلی تسلسلی را مطرح می‌کند که طبق آن، هر نظریه‌ای که انشایی خارجی را واحد متشکل از اجزای متکثر بداند، دچار اشکال است. از آنجا که بیشتر تروپیست‌ها، شیء جزئی را متشکل از تروپ‌های باهم موجود می‌دانند، تسلسل بردلی دامان تروپیزم را نیز می‌گیرد. ماورین بر آن است که دیدگاه بردلی درباره نحوه وجود رابطه نادرست است و رابطه امری است که وابستگی وجودی به اطرافش دارد و بر این اساس اشکال تسلسل بردلی را برطرف کرده است. اما براساس برداشتی از بیان و تحلیل علامه طباطبائی در مبحث وجود رابطه، می‌توان بر ماورین خرده گرفت و وابستگی میان رابطه و اطرافش را دوسویه دانست. افزون بر این، دیدگاه ماورین هرچند اشکال تسلسل بردلی را برطرف می‌کند، با نظریه تروپیزم ناهمراه به نظر می‌رسد. در این مقاله پس از نگاه کوتاهی به تروپیزم، تسلسل بردلی تقریر، و سپس این مشکل برای نظریه تروپیزم تبیین شده است. در ادامه راه‌حل ماورین مطرح گشته و در پی آن، این راه‌حل نقد و از دیدگاه وابستگی درونی و متقابل میان رابطه و اطرافش دفاع شده است.

کلیدواژه‌ها: تروپیزم، تسلسل بردلی، وجود رابطه، وابستگی درونی، آنا سوفیا ماورین، علامه طباطبائی.

سیب سرخ، آهن تفتیده، خون و صدها شیء دیگر قرمزرنگ‌اند، و می‌توان گفت همگی این اشیا در ویژگی قرمزی مشترک‌اند. دسته‌ای از حیوانات در ویژگی اسب‌بودن مشترک و مشابه‌اند. بر پایه این اشتراکات و مشابهت‌ها، می‌توان اشیا را به گونه‌های مختلفی دسته‌بندی کرد؛ مانند خرچنگ‌ها، آبی‌ها، مثلث‌ها و سنگ‌ها. در واقع شباهت‌ها و اشتراک‌های واقعی فراوانی میان اشیای مختلف وجود دارد. از این واقعیت می‌توان با تعبیر اشتراک در صفات و ویژگی‌ها یاد کرد. به بیان دیگر، در اشیایی که در یک ویژگی مشترک‌اند، می‌توان مشابهت و اتحادی را ملاحظه کرد، در عین اینکه اشخاصی متمایز و متکثرند (One over many phenomenon).

در اینجا پرسشی فلسفی مطرح می‌شود: آیا ویژگی مشترک، هویتی غیر از اشیای جزئی دارای آن ویژگی دارد؟ آیا قرمزی، هویتی عام و کلی است، معایر اشیای قرمز، که این اشیا به واسطه اشتراک در آن، دارا بودن آن یا مصداق بودن برای آن، قرمزند، یا چنین نیست؟ پاسخ به این پرسش، بحثی قدیمی و دامن‌دار را در فلسفه به راه انداخته است. واقع‌گرایان بر آن‌اند که هویتی با نام «کلیات» (Universals) موجودند که اشیای گوناگونی می‌توانند مصداق آنها باشند. آن‌گاه که اشیای مختلفی مصداق یک کلی باشند، اشتراک در ویژگی متحقق می‌شود. در برابر، فیلسوفانی دیگر، که در اصطلاح، نام‌گرایان (Nominalists) نامیده شده‌اند، وجود چنان هویتی را انکار می‌کنند. هریک از واقع‌گرایی و نام‌گرایی، تقریرها و اقسامی دارد. یکی از گونه‌ها و تقریرهای نام‌گرایی، با عنوان «تروپیزم» (Tropism / Trope Theory) شهرت یافته است.

مطابق تروپیزم، قرمز بودن یک گل خاص، چیزی و هویتی است جزئی و نامشترک؛ یعنی هیچ شیء دیگری این ویژگی جزئی (این تروپ قرمز بودن) را ندارد. اگر گل قرمز دیگری کاملاً مشابه گل قبلی داشته باشیم، مطابق تروپیزم باید گفت که قرمز بودن جزئی دیگری مختص به خودش را دارد، بلکه به‌طور کلی، هر شیء قرمز رنگ، قرمز بودن مخصوص به خود را دارد. بنابراین برخلاف دیدگاه واقع‌گرایان، هویت کلی قرمز بودن وجود ندارد، بلکه تروپ‌های جزئی قرمز موجودند که به تعداد اشیای قرمز در جهان، متعدد و متکثرند. بلی، اشیای قرمز در این رنگ، تنها مشابه یکدیگرند، نه اینکه هویتی واحد در آنها مصداق یافته باشد. بنابراین مشابهت کامل، به این معنا که امر واحدی در اشیای مشابه موجود باشد یا مصداق یافته باشد، مطابق تروپیزم، مردود است؛ بل ویژگی‌های مشترک در اشیای متعدد، همانند خود آن اشیا، متعدد و مشخص‌اند. بنابراین شیء الف قرمز است اگر و تنها اگر تروپ قرمزی را داشته باشد (ر.ک: لاکس و کریسپ ۲۰۱۷، ص ۷۰-۷۱؛ دیلی ۱۹۹۴، ص ۲۵۳).

بیشتر طرف‌داران تروپیزم بر آن‌اند که تروپ‌ها سنگ‌بناهای یگانه‌اشیایند؛ یعنی هر شیء جزئی خارجی، مشکل از دسته‌ای از تروپ‌ها (Bundle of Tropes) است که با هم در آن شیء حاضرند. به بیان دیگر، تروپ‌هایی شیء جزئی خارجی را تشکیل می‌دهند که با هم رابطه ویژه‌ای داشته باشند، که از آن با تعبیر «حضور با هم یا با هم بودن» (Compresence) یاد می‌شود. این رابطه، رابطه‌ای واقعی و نسبت به تروپ‌ها، خارجی است؛ یعنی امری است افزون بر خود آنها (ماورین ۲۰۱۳، بخش ۳.۲).

گوی کریستالی سرخ‌فامی را در نظر بگیرید. این گوی، شیئی جزئی و مرکب است. این گوی، شفاف، سخت، سرخ‌فام و کرووی شکل است. بنابراین گزاره «گوی کریستالی موجود است»، صادق است و مطابق تروپیزم، صادق‌ساز (truthmaker) آن، تروپ‌هایند که خود هویتاتی جزئی و بسیط‌اند. اکنون پرسشی سر برمی‌آورد: اگر گوی کریستالی یک شیء جزئی مرکب است، و تروپ‌های تشکیل‌دهنده آن، هویتاتی بسیط و متکثرند، چگونه صدق گزاره «گوی کریستالی موجود است» در چارچوب نظریه کاملاً تروپیستی قابل تبیین و تقریر است؟ پاسخی که معمولاً بدان داده شده، این است که صادق‌ساز این گزاره، دسته‌ای از تروپ‌هاست. برای صدق آن گزاره، صرف وجود تروپ‌های شفاف، سرخ، سخت و کرووی شکل بودن کافی نیست، بل باید این تروپ‌ها با هم دسته‌ای را تشکیل دهند، یعنی با هم حاضر باشند (ماورین ۲۰۱۰، ص ۳۱۲).

در اینجا اشکالی بر تروپیزم وارد شده است: نظریه تروپیستی درباره ساختار اشیای خارجی، به تسلسل می‌انجامد، تسلسلی که با نام «تسلسل بردلی» شهره است (ر.ک: ماورین ۲۰۱۳، بخش ۳.۲). پس از تقریر تسلسل بردلی، اشکال وارد بر تروپیزم را بیان خواهیم کرد.

۱. تسلسل بردلی

فرانسیس هربرت بردلی (۱۸۴۶-۱۹۲۴م) در مهم‌ترین اثرش، *نمود و واقعیت (Appearance and Reality)*، می‌گوید: چنین می‌یابیم که آنچه را در جهان وجود دارد، می‌توان در دو گروه قرار داد: اشیای و ویژگی‌هایشان. وی قصد دارد نشان دهد که این تقسیم‌بندی، که سابقه‌ای طولانی در فلسفه دارد، راه به جایی نمی‌برد. مقداری شکر را در نظر بگیرید، که شیئی است و ویژگی‌هایی دارد؛ مثلاً سفید است و شیرین. اما این «است» به چه معناست؟ شیء هیچ‌یک از ویژگی‌ها، به تنهایی، نیست. شکر، فقط شیرین نیست، و نیز از آن جهت که شیرین است، سفید نیست؛ زیرا این ویژگی‌ها غیر هم‌اند. نیز اگر ویژگی‌ها متمایز از هم در نظر گرفته شوند، شیء صرفاً مجموع آنها نیست. شکر فقط شیرینی و سفیدی، که اموری متکثرند، نیست؛ زیرا شیئی که موجود است، وحدتی دارد. اما وحدتی واقعی که بیرون از این ویژگی‌ها یا درون آنها موجود باشد، نمی‌یابیم. بنابراین آنچه دشواری‌آفرین است، جنبه وحدتی است که به نظر می‌رسد در شیء هست، افزون بر ویژگی‌های متعددی که دارد. شکر البته صرفاً مجموعی از صفات متعدد نیست، اما چرا باید چیزی بیش از صفاتش، که با هم مرتبط‌اند، باشد؟ روشن است که این صفات، بر یکدیگر حمل نمی‌شوند و با هم این‌همان نیستند. بنابراین اگر با هم در شیئی جمع شده‌اند و موجودند، باید میانشان روابطی برقرار باشد. دو صفت a و b که در شیئی موجودند، با هم رابطه ویژه‌ای دارند. a با b رابطه دارد، اما حقیقت a همان رابطه با b نیست. شیء «دارای» رابطه است، نه اینکه عین رابطه «است».

نخست فرض کنیم که خود این رابطه، ویژگی‌ای است که شیئی می‌تواند داشته باشد. در این صورت، «رابطه» به اطراف خود وابسته است. حال از سویی، a یا b به تنهایی، رابطه‌ای با دیگری ندارند، یعنی اگر هریک را جداگانه در نظر بگیریم، صفت ارتباط با چیز دیگری را ندارند، و از سوی دیگر، بی‌معناست اگر گفته شود a و b درحالی که با هم

مرتبطاند، دارای چنان رابطه‌ای‌اند؛ زیرا در این گزاره، یا محمول مطلب تازه‌ای نمی‌گوید، که بیهوده است، یا موضوع را دیگرگون می‌کند، که نادرست است؛ چراکه گفته شد رابطه داشتن، عین حقیقت شیء نیست. حاصل آنکه شیء به‌خودی خود با امور دیگر ارتباط ندارد و هنگام ارتباط نیز دیگرگون نشده است تا صفت تازه‌ای در آن ایجاد شود. پس این صفت، یعنی رابطه داشتن، چگونه به شیء اسناد داده می‌شود؟

حال فرض کنیم رابطه امری است مستقل از دو طرفش. بنابراین رابطه C موجود است، که a و b در آن واقع‌اند. اما این فرض نیز گره‌ای را نمی‌گشاید؛ زیرا در این صورت نیز رابطه را نمی‌توان به a و b اسناد داد و بدانها حمل کرد. اگر قرار باشد میان C و هر یک از a و b ارتباطی برقرار باشد، به ارتباط دیگری، مانند D، نیاز داریم. اما در این صورت دچار تسلسل بی‌پایانی خواهیم شد (بردلی ۱۹۱۶ [۱۸۹۳]، ص ۱۹-۲۱).

به بیان دیگر، نمی‌توان رابطه میان ویژگی‌های یک شیء را تبیین کرد؛ زیرا این رابطه، یا عین اطرافش است، یا غیر آنها؛ و اگر غیر آنهاست، یا خودش ویژگی‌ای است وابسته به آنها و یا ویژگی آنها نیست و مستقل از آنهاست. بنابراین سه احتمال مطرح است که هر یک دچار اشکال است:

الف) رابطه میان ویژگی‌ها، عین خود ویژگی‌هاست: این حالت نادرست است؛ زیرا از سویی رابطه را صفتی می‌دانیم که شیء آن را دارد، و از سوی دیگر هر یک از آن ویژگی‌ها ممکن است بدون آن رابطه یا همراه با رابطه دیگری موجود باشند. اگر ارتباط با b عین حقیقت a باشد یا همواره همراهش باشد، دیگر نباید a بدون رابطه با b موجود باشد، که در موارد بسیاری نادرست است. مثلاً در عسل، برخلاف شکر، شیرینی با سفیدی همراه نیست؛

ب) رابطه میان ویژگی‌ها، خود ویژگی‌ای است وابسته به اطرافش: این حالت هم درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا هر یک از a و b به‌تنهایی ویژگی رابطه با دیگری را ندارند، بل هنگام ارتباط، این ویژگی را می‌یابند. در این صورت باید این گزاره صادق باشد: a در حال ارتباط با b، دارای صفت ارتباط با b است. اما این اسناد معنای محصلی ندارد؛ زیرا به نظر نمی‌رسد این ارتباط، اطرافش را تغییر دهد و در آنها صفت تازه‌ای را به وجود آورد. شیرینی شیرینی است، چه با سفیدی همراه باشد چه با زردی؛

ج) ارتباط، امری مستقل از اطراف باشد. در این صورت، امر سومی غیر از دو طرف رابطه در کار خواهد بود که اسنادش به اطراف، خود نیازمند ارتباط دیگری است. این فرض به تسلسل می‌انجامد و لازم‌هاش تحقق بی‌نهایت رابطه برای شکل‌گیری یک رابطه است. از این نوع تسلسل، معمولاً با عنوان «تسلسل بردلی» یاد می‌شود.

بردلی سپس نتیجه می‌گیرد که در تبیین وجود ویژگی‌های مختلف در شیء واحدی، به‌گونه‌ای که شیء متشکل از آنها باشد، دچار اشکال هستیم. اگر قرار باشد اجتماع این ویژگی‌ها شیء واحدی را تشکیل دهد، و وراى کثرت ویژگی‌ها، وحدتی هم در کار باشد، لازم است رابطه‌هایی واقعی میان ویژگی‌ها برقرار باشد تا باهم موجود بودن (Co-existence) آنها را موجب شود و توجیه کند. اما ارتباط نه به‌طور وابسته به اطرافش قابل اسناد دادن به آنهاست و نه مستقل از آنها تحقق دارد که در این صورت منجر به تسلسل خواهد شد.

می‌توان دیدگاه بردلی را چنین نیز خلاصه کرد: این گزاره را در نظر بگیرید: «وحدت در کثرت ممکن است محقق باشد».

منظور از وحدت در کثرت، چنان که پیش‌تر گذشت، ترکیب متافیزیکی شیء واحد از ویژگی‌های متکثر است. مطابق دیدگاه بردلی، هر قدر هم درستی گزاره مزبور در بادی نظر روشن به نظر برسد، در واقع کاذب است و هر کوششی برای تبیین چگونگی امکان آن نافرمام است؛ زیرا منجر به تناقض - اگر شیء با هریک از ویژگی‌های تشکیل‌دهنده‌اش این‌همان باشد - یا تسلسل است (ر.ک: ماورین ۲۰۱۲، ص ۷۹۴). راه‌حل خود بردلی به‌طور خلاصه برای این مسئله این است که وحدت واقعی است و تکثر تنها در نمود است، بنابراین مشکل برطرف می‌شود؛ زیرا مشکل زمانی برمی‌خیزد که کثرت هم همانند وحدت واقعی باشد (بردلی ۱۹۱۶ [۱۸۹۳]، ص ۲۳-۲۴).

۲. اشکال تسلسل در تروپیزم

فرض کنیم شیء F متشکل از تروپ‌های a و b و c است. چنان که گذشت، اینکه F همان a و b و c است، بدان معناست که F با این ویژگی‌ها در حالتی که با یکدیگر رابطه باهم‌بودن را دارند، این‌همان است. بنابراین هریک از a و b و c با یکدیگر رابطه‌ای دارند: باهم‌بودن. اکنون مطابق آنچه گذشت، از سویی این رابطه‌ها نه عین اطرافشان هستند، که در این صورت تشکیل شیء F تبیینی نیافته است، و نه بر اطرافشان قابل حمل و اسنادند، که چنین اسنادی نادرست است. بنابراین ناگزیر این روابط غیر اطرافشان هستند و هر چند میان آنها پدیدار شده‌اند، از آنها مستقل‌اند. اما در این صورت تسلسل بردلی روبه‌رو خواهیم بود؛ زیرا وقتی این روابط مستقل از اطرافشان هستند، هنوز تبیینی از تشکیل F صورت نگرفته و در واقع اتحادی شکل نیافته است. بنابراین نیاز به روابط جدیدی داریم و همین‌طور تا آخر.

بنابراین رابطه باهم‌بودن، که در تروپیزم موردنیاز است، باید مستقل از اطرافش باشد؛ و از آنجاکه مطابق تروپیزم، هر ویژگی و رابطه‌ای، تروپ است، رابطه باهم‌بودن را نیز باید تروپ بدانیم. بدون این رابطه، جهان می‌توانست شامل a و b و c باشد، اما شامل F نباشد. برای تبیین شکل‌گیری F رابطه مزبور را، که آن را $g1$ می‌نامیم، معرفی کردیم. اما طبق بحث بالا، $g1$ مستقلاً متحقق است. بنابراین باز هم باید گفت جهان می‌توانست شامل a و b و c و $g1$ باشد، اما شامل F نباشد. اکنون برای آنکه افزودن رابطه $g1$ بتواند دسته لازم برای تشکیل F را بسازد، ناگزیر لازم است چیز دیگری افزوده شود، که از جنس رابطه است و آن را $g2$ می‌نامیم. در این صورت همان بحث‌های گذشته پیش خواهد آمد و این فرایند بدون آنکه پایانی داشته باشد، ادامه خواهد یافت (ماورین، ۲۰۱۰، ص ۳۱۳-۳۱۴).

۳. پاسخی به تسلسل و دفاع از تروپیزم

در برابر اشکال مزبور به تروپیزم، سه رویکرد را می‌توان در پیش گرفت: اول اینکه اشکال را بپذیریم و بکوشیم نظریه تروپیزم را اصلاح کنیم؛ دوم، بپذیریم که تروپیزم چنان تسلسلی را پیش می‌آورد، اما آن تسلسل را باطل و مشکل‌آفرین ندانیم؛ سوم، اساساً نپذیریم که تروپیزم چنان تسلسلی را به دنبال می‌آورد.

اگر بتوان تقریری پذیرفتنی از رابطه باهم‌بودن به دست داد، آن‌گاه می‌توان گفت که در استدلال بردلی اشکالی وجود دارد. البته این تسلسل اگر روی دهد، حتماً مشکل‌آفرین است؛ زیرا مانع می‌شود که نظریه تروپیزم بتواند تشکیل شدن اشیا را از تروپ‌ها تبیین کند و بنابراین ناقص خواهد ماند. صدق گزاره «گوی کریستالی موجود است» وابسته به صدق این گزاره است: «شفاف بودن، سرخ‌رنگ بودن، سخت بودن و کروی بودن، با هم موجودند»؛ اما صدق این گزاره خود منوط است به صدق گزاره «شفاف بودن، سرخ‌رنگ بودن، سخت بودن، کروی بودن و باهم موجود بودن»، با هم موجودند»، و همین‌طور تا بی‌نهایت. بنابراین نه‌تنها به تبیینی از اتحاد تروپ‌ها دست نمی‌یابیم، مرتباً با تروپ‌های متکثر بیشتری روبه‌رو خواهیم شد. بنابراین برای آنکه نظریه تروپیزم بتواند پذیرفتنی بماند، تنها گزینه این است که اصل وجود تسلسل مزبور مخدوش دانسته شود (ماورین، ۲۰۱۰، ص ۳۱۴-۳۱۵).

آناسوفیا ماورین کوشیده است به این مشکل پاسخ دهد و از تروپیزم دفاع کند، بدین صورت که تقریری از رابطه باهم‌بودن عرضه کند تا با مشکل تسلسل بردلی برخورد نکند.

وی قصد دارد این مدعای بردلی را، که روابط خود نیازمند رابطه هستند، به چالش بکشد. تسلسل بردلی بر پایه این فرض به وجود آمده است که هویت رابطه با هویت اطراف رابطه یکسان است. به همین دلیل است که افزودن رابطه باهم‌بودن به مجموعه‌ای از تروپ‌ها، یک دسته را ایجاد نمی‌کند، بل فقط تعداد هویت این مجموعه را می‌افزاید؛ اما نکته در اینجا است که افزودن رابطه را نباید این‌چنین تصویر کرد. رابطه با اطرافش فرق دارد، و به همین سبب است که می‌تواند ربط ایجاد کند. رابطه دقیقاً از آن نوع هویتی است که وقتی به مجموعه‌ای از تروپ‌ها افزوده شود، دسته‌ای را می‌سازد. البته صرف گفتن اینکه روابط، ارتباط ایجاد می‌کنند، کافی نیست و باید تبیینی از ماهیت روابط به دست داد که توضیح دهد چرا رابطه می‌تواند هویت مستقل و بی‌ارتباطی را که اطرافش هستند، به هم پیوند دهد، بدون اینکه تسلسل بی‌نهایت روی دهد. کلید راه‌حل خلاصی از تسلسل بردلی از نگاه ماورین فهم دقیق‌تر این نکته است که چگونه رابطه و اطرافش از لحاظ وجودی به هم وابسته‌اند.

به طور سنتی گفته شده که این وابستگی به یکی از این دو گونه است: وابستگی درونی و وابستگی برونی. درونی بودن این وابستگی بدین معناست که وجود رابطه وابسته است به وجود اطرافش و تحقق (پیوند میان) اطراف نیز به وجود رابطه وابسته است. برونی بودن این وابستگی یعنی هم رابطه مستقل از اطرافش موجود است و هم اطراف مستقل از رابطه. بنابراین وابستگی به صورت متقارن بیان شده است، یا هر دو به هم وابسته‌اند یا هر دو از هم مستقل‌اند.

اما دو احتمال دیگر هم وجود دارد: (*) یکی اینکه اطراف در تحققشان به وجود رابطه نیازمند باشند، اما رابطه بتواند موجود باشد، حتی اگر اطرافش موجود نباشند، که عجیب و خلاف شهود به نظر می‌رسد، و (***) دیگری اینکه رابطه در تحققش به وجود اطراف وابسته باشد، ولی اطراف در تحقق خود به وجود رابطه وابسته نباشند.

ماورین می‌گوید حق با بردلی است که معتقد بود رابطه میان شیء و ویژگی‌هایش (یا میان ویژگی‌هایی که یک شیء را می‌سازند) نمی‌تواند از نوع درونی باشد، دست‌کم اگر می‌خواهیم نظریه‌مان این احتمال را هم شامل باشد که مجموعه‌ای از تروپ‌ها موجود باشند اما دسته‌ای از آنها تشکیل نشده باشد. همچنین حق با او بود که اگر این وابستگی

برونی تصویر شود، به تسلسل خواهد انجامید؛ اما اشکال او در این نکته بود که تصور می‌کرد هیچ تبیین دیگری نیز وجود ندارد که بتواند ماهیت و وجود یک دسته را توضیح دهد. درواقع او تمام احتمالات را در نظر نگرفته است. اگر وابستگی میان رابطه و اطرافش به گونه‌ی ****** تصویر شود، مشکل تسلسل بردلی برطرف می‌شود. اگر نسبت رابطه با اطرافش به شکل ****** تصویر شود، و رابطه a, R و b را در جهان بالفعل به هم پیوند داده باشد، آن‌گاه:

(۱) وجود رابطه R امکانی (Contingent) خواهد بود؛

(۲) اگر R موجود باشد، ضرورتاً اطراف خود را به هم می‌پیوندد، به بیان دیگر، هیچ جهان ممکن نیست که در آن، R موجود باشد، اما هیچ هویتی را به هم پیوند نداده باشد، یا هویتی غیر از اطراف خود در جهان بالفعل را (یعنی غیر از a و b) به هم پیوند داده باشد؛

(۳) مرتبط با هم بودن برای a و b ، ضروری نیست، یعنی جهان‌های ممکن هست که در آنها a و b موجود باشند اما R موجود نباشد (چه اصلاً رابطه‌ای میانشان نباشد و چه دارای رابطه R_1 باشند).

در این صورت، اگر رابطه باهم‌بودن C_1 را به جهانی با تروپ‌های شفاف^۱، سخت^۱، سرخ‌فام^۱ و کروی‌شکل^۱ بیفزاییم، تقریری بسنده برای صدق گزاره گوی کریستالی^۱ موجود است، عرضه کرده‌ایم. C_1 نمی‌تواند شفاف^۱، سخت^۱، سرخ‌فام^۱ و کروی‌شکل^۱ را به هم نپیوندد، بل ضرورتاً چنان است که دقیقاً و فقط همان تروپ‌ها را به هم می‌پیوندد. نیز هر چند C_1 ضرورتاً در وجودش به وجود تروپ‌های مزبور وابسته است، عکسش برقرار نیست؛ یعنی جهان ممکن هست که تروپ‌های مزبور موجودند، اما گزاره گوی کریستالی^۱ موجود است، کاذب است. بنابراین مشکل تسلسل حل شده است. ماورین از راه‌حل خود با عنوان نظریه وابستگی نامتقارن روابط (The asymmetric dependence theory of relations) یاد کرده است (ماورین، ۲۰۱۰، ص ۳۲۱-۳۲۳).

۳-۱. بررسی راه‌حل مزبور

علامه طباطبائی درباره وجود رابط میان موضوع و محمول قضایا و به‌طور کلی رابط میان اجزای شیء مرکب گفتاری دارد که می‌توان آن را درباره بحث کنونی بازسازی کرد.

علامه طباطبائی تسلسلی شبیه تسلسل بردلی را مطرح کرده و پاسخی تاحدی شبیه پاسخ ماورین بدان داده است. از نگاه وی، میان دو شیئی که با هم ارتباط واقعی دارند، امری موجود است که از سویی غیر از آن دو شیء است، و از سوی دیگر جدای از آنها تحقق ندارد، یعنی چنین نیست که موجود سومی در کنار آنها باشد و آن چنان که خود آن دو شیء از یکدیگر مستقل‌اند، رابط میان آنها نیز مستقل از آنها باشد. اگر رابط میان m و n یعنی R ، شیء سومی در کنار آن دو و مرتبط با آنها باشد، لازم خواهد بود که دو رابط دیگر محقق باشند تا R را به m و n پیوند دهند. بنابراین ابتدا سه چیز داشتیم و اکنون پنج چیز. اما طبق فرض، رابط امری در قبال دو طرف خود است و از این رو باز هم روابطی نیاز داریم تا پیوندهای جدیدی ایجاد کنند، یعنی برای ایجاد پیوند میان این پنج چیز، به چهار رابط دیگر نیاز داریم و در این صورت نه چیز خواهیم داشت، و همین‌طور با تسلسلی بی‌پایان مواجه خواهیم

بود. علامه طباطبائی سپس می‌گوید از آنجا که این تسلسل باطل است، باید نحوه وجود رابط را چنین بیان کنیم:

(۴) وجود رابط، در دو طرف خود تحقق دارد (وجود فی غیره) و قائم به آنهاست، یعنی مستقل از دو طرفش تحقق ندارد (از سنخ موجود فی نفسه نیست). بدون اینکه عین هر دوی آنها باشد، یا عین یکی از آنها باشد، یا جزء آنها باشد. بنابراین نمی‌تواند مستقل از دو طرفش موجود باشد، اما دو طرف رابطه، چنین نیستند و وجودشان فی غیره نیست.

(۵) ظرف تحقق وجود رابط، همان ظرفی است که دو طرفش در آن تحقق دارد، چه در ذهن باشد چه در خارج. این از آن روست که وجود رابط بیرون از اطرافش تحقق ندارد (طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۹-۵۰).

باید افزود، و از گفتار ماورین هم قابل برداشت است، که:

(۶) وجود رابط، امری کلی نیست، بلکه امری شخصی است. بنابراین چنان که ماورین هم اشاره کرده است (ر.ک: ماورین، ۲۰۱۰، ص ۳۳۳)، رابط امری قابل انتقال نیست. به بیان دیگر، امکان ندارد شخص آن رابطی که میان a و b تحقق دارد، a و b را رها کند و میان c و d متحقق شود. بنابراین ماورین به درستی بیان کرده است که هیچ جهان ممکن یافت نمی‌شود که رابط میان a و b محقق باشد، اما a و b محقق نباشند. رابط میان دو شیء، وابستگی وجودی به آن دو دارد، یا به تعبیر علامه طباطبائی، قائم به وجود دو طرفش است، و این یعنی یا رابط مزبور تحقق ندارد، و یا در میان دو طرف خود تحقق دارد.

اما آیا ممکن است شخص a و b بدون رابط میانشان موجود باشند؟ به بیانی دیگر، آیا شخص a و b می‌توانند در جهان ممکن موجود باشند اما میانشان رابطه دیگری محقق باشد، و یا اصلاً نامرتب با هم موجود باشند؟ چنان که گذشت، ماورین بر آن است که چنین چیزی ممکن است، یا می‌توان گفت دست کم راه‌حل او برای دفاع از تروپیزم در برابر تسلسل بردلی، نیازی به چنین چیزی ندارد. همین قدر که تثبیت شود رابطه نمی‌تواند مستقل از اطرافش موجود باشد، برای این منظور کافی است. اما علامه طباطبائی بیانی دارد که به نظر می‌رسد می‌توان از آن چنین برداشت کرد که باید وابستگی اطراف رابطه را نیز به شخص وجود رابط پذیرفت. البته منظور، وابستگی و تأخر وجودی نیست، بل بدین معنا که اشخاص اطراف رابطه، بدون ارتباط با یکدیگر موجود نیستند. علامه طباطبائی می‌گوید:

(۷) تحقق وجود رابط میان دو طرف، موجب تحقق گونه‌ای اتحاد وجودی میان آن دو می‌شود؛ زیرا گفته شد که وجود رابط در وجود اطرافش موجود است و نمی‌تواند جدا از آنها محقق باشد. به بیان دیگر، قائم به دو طرف بودن، ذاتی وجود رابط است و از آن جداشدنی نیست. از سویی وجود رابط، امری واحد و مشخص است، یعنی وحدت شخصی دارد. از سوی دیگر، در دو طرف متحقق است. در نتیجه دو طرف باید اتحادی ویژه داشته باشند و گرنه ممکن نیست امر واحدی میان آنها و در آنها تحقق داشته باشد (طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۵۱). باید توجه داشت که اتحاد غیر از وحدت است، و دو امر متحد، در عین اینکه غیر هم هستند، در وجود واحدی جمع شده‌اند. بنابراین لازمه این سخن، از میان رفتن تعدد و مغایرت اطراف رابطه نیست.

(۸) به نظر می‌رسد مطابق این تحلیل، هر چند گویا خود علامه طباطبائی چنین نمی‌اندیشد، باید معتقد شویم که شخص a و b که وجود رابط R در آنها متحقق است، نیز نمی‌توانند بدون این رابطه متحقق باشند؛ زیرا اینکه a و b

واقعاً با هم رابطه وجودی R را دارند، بدین معناست که به طور ویژه‌ای وجودشان با هم پیوند یگانه‌ای یافته است، که علامه در این باره تعبیر اتحاد را به کار برده است. لازم است توجه کنیم که مطابق این تحلیل، این گونه نیست که شخص a و b مثلاً پیش‌تر بدون رابطه با هم موجود بوده‌اند و سپس رابطه وجودی یافته‌اند؛ زیرا از چنین ترکیبی اتحاد تشکیل نمی‌شود. به تعبیر فیلسوفان مسلمان، ترکیب بدون اتحاد، ترکیب انضمامی است. اما در ترکیب اتحادی، اجزا در خارج به صورتی متحد با هم موجودند و مغایرت میان آنها به گونه‌ای که هریک جدا از دیگری محقق باشد، تنها در ملاحظه ذهنی و تحلیل عقلی است. بنابراین اگر a و b دارای رابطه وجودی R هستند، شخص این سه هویت یا موجود نیستند، و یا هر سه با هم موجودند.

ممکن است اشکالی بر این برداشت مطرح شود: در صورتی که این برداشت صحیح باشد، رابطه R ضروری خواهد بود و این نتیجه‌ای عجیب است. سبب سرخی را در نظر بگیرید. میان سیب بودن و سرخ بودن، مطابق برداشت بالا، رابطه ضرورت باید برقرار باشد، در حالی که چنین نیست و این سبب می‌توانست سفید یا بنفش باشد! در پاسخ می‌توان گفت: برداشت مزبور، چنان که اشاره شد، بر پایه تحلیل اتحاد میان اطراف رابطه صورت گرفته است. به نظر می‌رسد از گزاره‌های زیر، همین نتیجه را باید گرفت:

(الف) شخص s و شخص t با هم مرتبطاند؛

(ب) رابط میان s و t شخص r است؛

(ج) شخص r در اشخاص s و t موجود است و خارج از آنها نیست (وجود فی غیره دارد)؛

(د) r ضرورتاً در s و t متحقق است و در تحققش بدان‌ها وابسته است؛

(هـ) بنابراین s و t با هم متحدند به نحو اتحاد حقیقی؛

(و) ظرف تحقق s و t همان ظرف تحقق r است؛

(ح) بنابراین در حالتی که r محقق نیست، دو شخص s و t نیز محقق نیستند. به بیانی دیگر، دو شخص s و t در حالتی که با هم مرتبط و متحدند، موجودند و در غیر این صورت، این دو شخص نبودند. توجه شود که r فانی در s و t است و وجود فی غیره دارد.

اکنون به مثال سیب و سرخ بودن توجه کنید. در حالت کلی، میان سیب بودن و سرخ بودن، رابطه لزومی برقرار نیست و ضرورت ندارد هر سیبی سرخ باشد. اما سیب خاصی را (A^*)، که دارای سرخی خاصی است (G^*)، در نظر بگیرید. مطابق تحلیل مزبور، این شخص سیب، دارای این شخص سرخی است و میانشان رابطه‌ای خاص و مشخص، مانند r^* برقرار است و این رابطه، فانی در دو طرف خود است و آن دو را با هم متحد کرده است. مدعا این است که این شخص سیب ملازم این شخص سرخی است. البته شخص دیگری از سیب می‌تواند با شخص دیگری از سفیدی مثلاً متحد باشد. اما همان شخص سیب که با شخص خاصی از سرخ بودن، دارای رابطه r^* است، نمی‌تواند با شخص دیگری از سرخ بودن یا با شخصی از سفید بودن متحد باشد یا بشود. فرض کنیم مشاهده می‌کنیم که رنگ A^* تغییر کرده و از G^* به H^* تبدیل شده است. مطابق تحلیل بالا، و نیز موافق با تروپیزم،

درحقیقت شخص دیگری از A ، و نه A^* ، با شخص H^* متحد شده است. این مطلب البته براساس حرکت جوهری روشن تر خواهد بود، که توضیحش خارج از قلمرو این نوشتار است.

صدرالمتألهین سخنی در *اسفار* دارد که همین نکته را می‌توان از آن برداشت کرد: ترکیب اتحادی میان دو شیء، ... مقتضی آن است که حین ترکیب، هر دو با وجود واحدی موجود باشند، نه با دو وجود متعدد؛ هرچند ممکن است یکی از آن دو یا هر دوی آنها، وجود دیگری جدا از همراه خود داشته باشد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۳۰۷).

تعبیرهای «حین ترکیب» و «وجود دیگر» اهمیت ویژه‌ای دارند. اشخاص دو شیئی که با هم ترکیب شده و متحدند، حین ترکیب، یعنی حین رابطه‌ای که با هم دارند و آنها را متحد می‌کند، با وجود واحدی موجودند، یعنی متحدند. اما اشخاص دیگری از آن دو شیء، که وجودهای دیگری دارند (زیرا وجود مساوق تشخص است)، می‌توانند در خارج از آن ترکیب موجود باشند؛ خواه اصلاً مرکب نباشند، خواه با شخصی از شیئی دیگر مرکب و متحد باشند.

به نظر می‌رسد که *ماورین* چنین نمی‌اندیشد. او وابستگی میان رابطه و اطرافش را نامتقارن دانسته است. اما مطابق تحلیل و برداشت مزبور، رابط و اطرافش وابستگی متقارن دارند، بدین صورت که شخص هریک بدون دیگری امکان تحقق ندارد. این همان وابستگی درونی است که *ماورین* همونا با *بردلی*، آن را نادرست دانسته است. درحقیقت آنچه مانع پذیرش وابستگی درونی شده، این نکته است که امکان تحقق اطراف رابطه، به صورت مستقل و جدا از این رابطه، مفروض و مسلم انگاشته شده است. اما مطابق تحلیلی که گذشت، چنین نیست و از این جهت مانعی در کار نیست. وابستگی درونی نیز تسلسل *بردلی* را برطرف می‌کند و از این نظر با گزینه *موردنظر ماورین* تفاوتی ندارد.

از سوی دیگر به نظر می‌رسد براساس پذیرش *تروپیزم*، همین گزینه، یعنی وابستگی درونی را باید ترجیح داد، چنان که گذشت، مطابق *تروپیزم*، هر ویژگی‌ای که شیئی خاص دارد، شخص خاصی است که در غیر آن شیء تحقیقی ندارد. قرمزی این سیب، فقط مشابه با قرمزی سیب دیگر است، نه اینکه عین آن باشد. بنابراین اگر a و b تروپ‌های شیء خاصی هستند که با یکدیگر رابطه باهم‌بودن R را دارند، فقط در همین شیء و درحالی که رابطه R را دارند، موجودند. از این رو نه در جهان بالفعل و در نه هیچ جهان ممکن دیگری نمی‌توان شخص آنها را بدون این رابطه یافت، چه همراه با رابطه‌ای دیگر باشند و چه اصلاً رابطه‌ای با هم نداشته باشند. بنابراین (۱) و (۳) ناپذیرفتنی می‌نمایند و به جای آنها باید گفت:

(۱*) وجود رابطه R ضروری است؛

(۳*) مرتبط با هم بودن برای a و b ، ضروری است، یعنی هیچ جهان ممکنی نیست که a و b موجود باشند اما

R موجود نباشد.

به دیگر سخن، گویا *ماورین* بر آن است که شخص رابطه R نمی‌تواند بدون اطرافش محقق باشد، اما شخص a و b که اطراف آن رابطه‌اند، می‌توانند مستقلاً یا در رابطه دیگری موجود باشند. این دیدگاه، تسلسل *بردلی* را برطرف می‌کند، اما با خود نظریه *تروپیزم* هماهنگ نیست. ممکن است گفته شود *ماورین* نوع a و b را در نظر داشته و تحقق مستقل از رابطه R را برای آنها ممکن دانسته است. اما در صورتی که نوع ویژگی‌ها و نه شخص آنها را در نظر داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم نوع رابطه R و نه شخص آن، نیز می‌تواند در جهان ممکن دیگری محقق باشد.

نتیجه‌گیری

مطابق تروپیزم، هر شیئی دسته‌ای است متشکل از تروپ‌ها که با هم رابطه ویژه باهم‌بودن را دارند. بر پایه تسلسل بردلی می‌توان بر این نظریه خرده گرفت و شکل‌گیری اشیا را ناممکن دانست. چنین به نظر می‌رسد که بردلی رابطه را هویتی دانسته است که می‌تواند مستقل از اطرافش موجود باشد. *ماورین* در نقد این اشکال وارد بر تروپیزم، با تأمل درباره نحوه وجود رابطه، معتقد می‌شود که رابطه هویتی است که نمی‌تواند مستقل از اطرافش موجود باشد، هرچند اطراف رابطه می‌توانند مستقلاً موجود باشند. بنابراین تسلسل بردلی درباره تروپیزم مطرح نمی‌شود. اما بر پایه تحلیلی که عرضه شد، چنین به نظر می‌رسد که تحقق مستقل اشخاصی که اطراف یک رابطه هستند نیز ناممکن است. بنابراین افزون بر اینکه تسلسل بردلی برطرف می‌شود، درباره نحوه تحقق رابطه و اطرافش، نظری دقیق‌تر بیان می‌شود. به نظر می‌رسد تبیین *ماورین* با تروپیزم هماهنگی کامل ندارد؛ زیرا طبق تروپیزم، اشخاص تروپ‌ها فقط در شیء خاصی که آن را تشکیل داده‌اند، موجودند و همان‌گونه که رابطه انتقال‌پذیر نیست، اطرافش نیز انتقال‌یافتنی نیستند. از این رو مطابق نظریه تروپستی درباره شکل‌گیری اشیا از تروپ‌ها، باید گفت: هر شیء خاص جزئی، متشکل است از تروپ‌های جزئی و رابطه جزئی باهم‌بودن، که تنها میان این تروپ‌ها تحقق دارد و وجودش بدانها وابسته است، چنان که آن تروپ‌ها نیز فقط درحالی که این رابطه میانشان تحقق دارد، موجودند و هیچ جهان ممکن دیگری یافت نمی‌شود که همه یا برخی از تروپ‌های تشکیل‌دهنده یک شیء جزئی و نیز رابطه میان آنها، در آن موجود باشند. بنابراین هر شیء مشخصی یگانه است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع.....

- صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۸ق، *نهاية الحکمة*، تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- Bradley, F. H., 1916 [1893], *Appearance and Reality*, 6th impression (corrected), London, George Allen & Unwin LTD.
- Daly, C., 1994, "Tropes", *Proceedings of the Aristotelian Society*, N. 94, p. 253–261.
- Loux, Michael J. and Thomas M. Crisp, 2017, *Metaphysics: A Contemporary Introduction*, 4th edition, London & New York, Routledge.
- Maurin, Anna-Sofia, 2010, "Trope Theory and the Bradley Regress", *Synthese*, 175.3, p. 311-326.
- , 2012, "Bradley's Regress", *Philosophy compass*, 7/11, p. 794-807.
- , 2013, "Tropes", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL=<https://Plato.stanford.edu/entries/tropes>.